

جشنواره ملی جماران

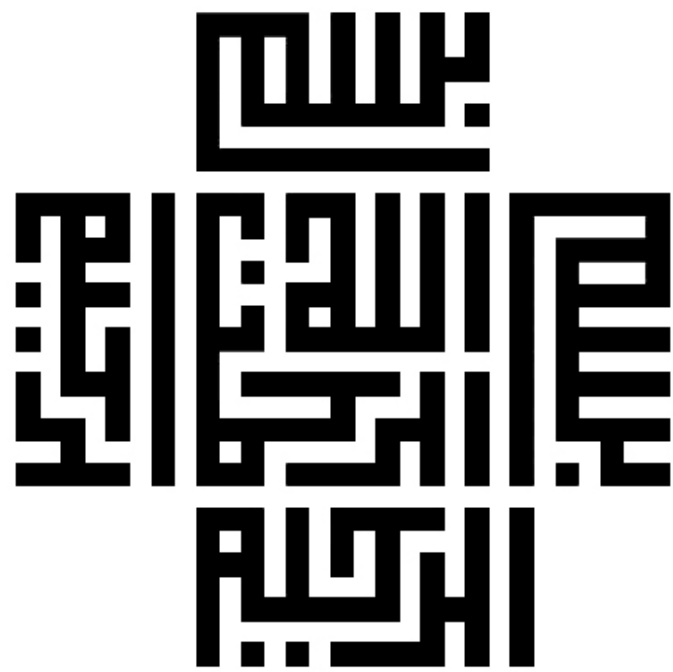
هم آفرینی ملی حلقه‌های میانی
در راستای شکل‌دهی حرکت عمومی
در گام دوم انقلاب اسلامی

جلسات خانگی قرآن کریم

سرکار خانم

سهیلا اکبرزاده





جلسات خانگی قرآن

می خواستم اگر برایتان امکان دارد راجع به فعالیت هایی که دارید اینکه اصلا از کجا شروع کردید برای ما توضیح بدهید.

تقارن بهار دل ها با بهار طبیعت به همه شما بزرگواران تبریک و تهنیت می گویم، همینطور سالروز وفات خانم ام-المومنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به محضر امام زمان (عج) و به همه شیعیان تسلیت عرض می کنم. اکبرزاده هستم اهل روستای تادیوان شهرستان خَفر از توابع شیراز، این روستا در ۲۵ کیلومتری شهرستان خَفر و... کیلومتری شهر شیراز و ۷۰۰ کیلومتری شهرستان جهرم قرار دارد. دارای ۳۰۰ خانوار و ۱۱۰۰ نفر جمعیت مستقر و ۶۵۰۰ نفر جمعیت پراکنده هستند که در شهرستان های دور زندگی می کنند. این روستا دارای دو عدد مسجد هست و سه تا امامزاده جلیل القدر و یک حسینیه هست. شغل بسیاری از افراد روستا دامداری و کشاورزی هست و عده ای هم کارمند هستند که در اداره جات مختلف از جمله آموزش پرورش، شهرداری و دیگر اداره جات مشغول به کار هستند. همین طور این روستا نقاط گردشگری زیادی دارد که یکی از نقاط گردشگری آن حمام قدیمی هست. یکی از آن ها هم خانه گبروها (خانه گبرها) هست که خانه ی انسان های اولیه هستند و یکی دیگر از آن ها هم غار هست که گردشگران می آیند از آن جا بازدید می کنند. با توجه به اینکه گندین سال خشکسالی و بدون بارندگی بوده است، یکسری از افراد



اینجا مهاجرت کرده اند و روستا تقریباً خالی از سکنه شده اما بسیاری از مردم باز هم اینجا مشغول به کار هستند، کشاورزی هستند؛ شغل بیشتر افراد روستا دامداری هست و سطح سوادشون دیپلم، فوق دیپلم و لیسانس و بالاتر هست که مقام نخبه ی جهانی هم ما، مقام سوم المپیک فیزیک، همین جور تو المپیاد ریاضی از نخبه های روستا داریم، ۷۰۰ تا از دخترها و پسرهای این روستا مدرک لیسانس به بالاتر دارند یا درصد بی-سوادی در این روستا کمتر از یک درصد است به همین جهت این روستا، به یک روستای فرهنگی مشهور شده است. از نظر مذهبی و دینی دارای دو هیئت عزاداری هست؛ یکی هیئت عزاداران حسین ابن علی (ع) مخصوص برادران و هیئت فدائیان حضرت زینب (س) هم مخصوص خواهران هست که در طول سال فعالیت مذهبی دارد.

بنده هم دارای مدرک تحصیلی لیسانس زبان و ادبیات فارسی هستم که در سال ۱۳۸۰ در جلسات قرآنی استادی داشتیم به نام خانم مسرور که ایشان جلسات قرآنی به پامی کردند که احکام می گفتند، صحبت های مسائل روز را می کردند اما سال ۱۳۸۷ که شد ایشان به خاطر اینکه می خواستند مهاجرت کنند؛ به خاطر یکسری مسائل می-خواستند بروند به شهر جهرم، من تو جلساتشان شرکت می کردم و این ها، ایشان به من گفتند که شما ادامه راه را ما می سپاریم به دست شما، شما مربی باشید، شما این کلاس ها را مدیریت کنید و ادامه دهید که من دیگر نمی توانم اینجا باشم.

ما هم از ایشان تبعیت کردیم و کلاس ها را ادامه دادیم بحمدالله تا دو سال پیش. دو سال پیش بود که دیگر دیدیم یک نفر به ما زنگ زد (جناب آقای ... از شیراز) و گفت که شما در چه زمینه هایی فعالیت می

کنید؟ گفتیم که ما در زمینه ی قرآن کودکان از سه سال، از گروه سنی سه سال تا برسد به بالاتر، پیشکسوتان، فعالیت می کنیم، زمانی هم که ما کار را شروع کردیم مشکلات خیلی زیادی داشتیم، رفتیم در امامزاده شروع کردیم؛ امام زاده که رفتیم، امام زاده نزدیک خانه ی یک خانمی بود که مسن بود و ایشان به خاطر اینکه امام زاده هم سرویس بهداشتی و این ها نداشت، فاقد امکانات بود، بچه ها می خواستند بروند خانه ی ایشان از امکانات استفاده کنند و این بنده ی خدا هم اذیت می-شد، در امامزاده که مشغول به فعالیت بودیم مجبور شدیم برویم جای دیگر، رفتیم جای دیگر در حسینیه.

در حسینیه رفتیم دیدیم باز هم یک عده دارند با ما مخالفت می کنند، به خاطر مراسم ختم و این ها که می آمدند در حسینیه می گرفتند، یکسری مسئولین گفتند ما اینجا اجازه به شما نمی دهیم بخواهید فعالیت کنید، شما که می-خواهید یک کار فرهنگی انجام دهید باید یک مکانی داشته باشید. اینجا هم باز هم بلند شدیم از حسینیه رفتیم.

یکی از مدیران مدارس به ما گفتند شما تابستان اینجا می توانید چون خودم مدیر هستم به شما اجازه می دهم که بیایید در مدرسه فعالیت کنید. رفتیم در مدرسه ای که دو سه ماه تابستان هم رفتیم در مدرسه فعالیت کردیم، والدین هم توجیه کردیم که حالا گزارشی چیزی نخواهند به آموزش پرورش بدهند که حالا بخواهد در دسری ایجاد شود. چون من یک بار قبلا خودم به آموزش و پرورش مراجعه کرده بودم برای مکان، که گفتیم حداقل یک کلاسی به ما بدهد این همه مدرسه هست حداقل یکی از کلاس های مدرسه ها را به ما بدهد برای

شروع کلاس های فرهنگی و قرآنی-مان، برای کارهای قرآنی مان انجام بدهیم، برای کارهای آموزشی مان. آموزش و پرورش گفتند که نه! ما چنین کاری نمی توانیم انجام بدهیم، غیر قانونی هست. ممکن است یکی از بچه های یکی از شهرستان ها آمده و همین کار را کرده است. یکی از مربی ها آمدند یک کلاسی گذاشتند برای بچه ها در مدرسه و بچه ها رفتند کنار آب سرد کن برق گرفتشان. به خاطر همین ها برایمان ددرساز شده است و جریان ساز شده است و دادگاهی شدیم، ما نمی توانیم این کار را انجام بدهیم.

دیگر اینجا هم انجام ندادیم، در مدرسه هم انجام ندادیم، رفتیم با پایگاه بسیج صحبت کردیم و رفتیم پیش امام-جمعه صحبت کردیم، گفتند اشکال ندارد شما می توانید بروید در پایگاه، بروید بنشینید آن جا مشغول به فعالیت بشوید، کلاس هایتان دایر باشد، حیف است؛ کلاس هایتان را از دست ندهید. ما رفتیم آن جا در پایگاه خواهران که رفتیم فعالیت می کردیم باز دیدیم، اینجا یک ماهی که فعالیت کردیم دیدیم، باز هم دوسه نفر از یک اداره ای آمدند به ما سرزدند گفتند که شما چرا دارید کار غیرقانونی انجام می دهید؟ گفتیم کار غیرقانونی چه هست؟ کلاس قرآن که غیرقانونی نیست! گفت که نه از نظر ما غیرقانونی هست، شما اولاً مکانتان استاندارد نیست. بعد که از ما ایراد گرفتند، گفت تا اطلاع ثانوی باید کلاس را تعطیل کنید. ما هم آن موقع چند تا از دانش آموزان در کلاس مان شلوغ بود، نشسته بودند، حدود سی و پنج، شش تا دانش آموز من داشتم. گفتند همین الان باید بلند شوی بروی و گرنه کارتان غیرقانونی می شود. من همان موقع دیگر کلاس را تعطیل کردم و فردای آن روز رفتم به دفتر امام جمعه سرزدم.

دفتر امام جمعه که رفتم به ایشان گفتم قضیه اینجور چیزی هست. من خیلی اذیت شدم با این کلاس ها. کار قرآنی دارم انجام می دهم، هزینه ای هم بابتش یک ریال از کسی نگرفتم. فقط به خاطر خدا هست که من دارم این کار را انجام می دهم و به خاطر علاقه ای که به این کار دارم، دارم این کار را انجام می دهم. هیچ حمایتی هم از هیچ نهادی، از هیچ ارگانی به من نشده است، اما سنگ اندازی ها زیاد بوده است. حالا یا مردم بودند یا نهادهای دولتی خودشان بدونند که اجازه ندادند فعالیت کنم.

بنده ی خدا امام جمعه به من گفتند که ببینید شما برای رسیدن به یک قله وقتی که می خواهید بروید بالای کوه- من همیشه حرف ایشان در نظرم مانده است- گفت وقتی شما می خواهید بروید بالای یک کوه، باید چه کار کنید؟ در دست و پایتان خار می آید، خاشاک می آید، سنگ می آید، زانوی شما زخم می شود، دست و پایتان زخم می شود، برای رسیدن به هدفتان. حالا شما اگر هدفی دارید، بخواهید ترویج قرآن کنید، گسترش بدهید قرآن و این چیزها را، همه این موانع سر راهتان هست، بستگی به خودتان دارد که چقدر مقاومت داشته باشید.

ما هم دیگر حرف ایشان را قبول کردیم، باز آمدیم خانه و دیگر باز هم امکانات نداشتیم، جا نداشتیم، مکان نداشتیم، ولی تا هر جا برویم، مکان های دیگر بخواهیم برویم- دو تا امام زاده ی دیگر هم بود- حتی یک لوله ی آب نداشت، سرویس بهداشتی نداشت، امکانات نداشت، یا مثلا محیطش انقدر بزرگ و وسیع بود که ما نمی توانستیم بچه ها را کنترل کنیم که بچه تمرکز داشته باشد یا بتوانیم از نظر سرمایشی/ گرمایشی مکان را گرم یا سرد نگه داریم. دیگر مجبور شدیم آمدیم خانه و

همین جور دیدیم دوسه نفر، یکی از اهالی روستا به نام آقای اسعدالله اسعدی بود- خداخیرش بدهد، ان شاءالله هر جا که هست سالم و برقرار و پابنده باشد؛ هم خودشان، هم خانواده شان، خانم بزرگوارشان که استاد بنده بودند خانم مریم مسرور- ایشان خیلی در این رابطه به بنده کمک کردند، خیلی حمایت کردند، از نظر پشتیبانی، حمایت مالی، وقتی که خبردار شدند گفته بودند، جویا شده بودند علت اینکه کلاس ها تعطیل شده است در روستا- مثل اینکه مادرها رفته بودند به او گزارش داده بودند که کلاس خانم اکبرزاده در روستا به این علت تعطیل شده است؛ بچه های ما سرگردان هستند، باید یک فکری به حالش بکنیم، بیایید به عنوان یک خیر و یک فرد مورد اعتماد مردم رفته بودند به او گزارش داده بودند- ایشان هم به من زنگ زدند که علتش چه بوده است؟ گفتم والله قضیه از این قرار است که ما هر کجا رفتیم یک مانعی سر راه ما بود، مجبور شدیم کلاس هایمان را تعطیل کنیم، هر جا هم رفتیم حمایتی هم از ما نشده است، دیگر تعطیلش کردیم.

گفتند که اشکال ندارد من خودم می روم با دفتر امام جمعه صحبت می کنم خانه ی خودم را می دهم تحت اختیار شما و شما کارهای قرآنی تان را در خانه ی من انجام دهید. گفتیم خدا خیرتان بدهد و رفتیم آموزش و پرورش، به ما گفتند که اشکالی ندارد می توانید در خانه ی شخصی تان ادامه بدهید. ما کاری به کارتان نداریم. همان روز هم به شما بگویم زمانی که من مراجعه کردم به دفتر امام جمعه، امام جمعه زنگ زد به آموزش و پرورش که آمده بودند کلاس های ما را تعطیل کرده بودند، گفتند ایشان کلاس های موسیقی یا غیر اخلاقی برای بچه ها برگزار نمی کردند، هدفش ترویج فرهنگ قرآن بوده است،

چرا کلاس ایشان را تعطیل کردید؟ گفتند به خاطر اینکه استاندارد نبوده و مجوز نداشته و چنان است. بعد این هم من به آقای امام جمعه گفتم؛ گفتم ما شاید دوست داریم کلاس قرآن مان را برویم در کپُر برگزار کنیم، شاید دوست داریم سر کوه برگزار کنیم. دلیلش چیست که این ها آمده اند ممانعت می کنند؟ و مخالفت می کنند؟

(امام جمعه) حرف من را همین جور انتقال داد به رئیس آموزش و پرورش. گفتند حالا شما کاری برایشان انجام نمی-دهید، کلاس هم به ایشان نمی دهید، حداقل بگذارید خودشان کارشان را یک جایی انجام بدهند که سنگ اندازی برایشان نکنید. این بنده ی خدا-همین آقای اسدالله اسعدی- هم گفتند که من خانه ام را به شما می دهم فعالیت های قرآنی انجام دهید، که خدا عمرش بدهد، ما رفتیم در این خانه فعالیت های قرآنی را هنوز داریم ادامه می دهیم. بعد از اینکه این فعالیت های قرآنی مان را انجام دادیم، دیدیم که بچه ها تعدادشان زیاد شدند. دیگه این جا هم نمی توانیم کاری بکنیم. به ایشان گفتیم که حالا بچه ها تعدادشان زیاد هست، شما هم هر از گاهی می خواهید بروید و بیایید و سرکشی کنید و این ها، حالا تکلیف مان چه هست؟ دیگر باز هم رفتیم با یک پایگاه بسیج خواهران صحبت کردیم، با فرمانده ی ناحیه، گفتند که حالا ما یک کلاسی فعلا در اختیارتان قرار می دهیم تا خودتان یک فکری به حال خودتان بکنید، دیگر همه ی این ها باعث پیشرفت ما شد.

و ما مجبور شدیم و گفتیم حالا ما چرا بخواهیم اینطور کاری بکنیم که دنبال یک مکانی بگردیم که دائم آن جا مستقر باشیم؟ یک کاری بکنیم که بخواهیم در خانه های خودشان بگردیم؛ و بدون هزینه و بدون

دردسر باشد. آمدیم رفتیم طرح جلسات خانگی قرآن را پیاده کردیم و در تمام خانه ها، یکی یکی از خانه ها شروع کردیم؛ از بچه های که آمده بودند سر کلاس من آموزش دیده بودند، همه شان، گفتیم هر کدام از شما بچه ها برای خانه ی خودتان چه جوانان، چه نوجوانان، چه پیشکسوت ها، چه بچه کوچولوها که در مهد قرآن داشتیم آموزششان می دادم (جزء سی را به بچه های مهد قرآن آموزش می دادم). بهشان گفتم شما برای مهد قرآن این را بهتان بگویم، همه اش حفظ بود، چون نمی توانستند، سواد خواندن و نوشتن نداشتند؛ و من آمدم روش تدریس استاد محسنی را رفتم آموزش دیدم؛ با آن ها کار کردم، روخوانی و روان خوانی، تا یک حدودی بچه های مهد قرآن هم، که هنوز هم دارم باهانشان کار می کنم، تسلط داشتند. زمینه ای که بیشتر با مهد قرآنی ها کار می کردم، بیشتر حفظ قرآن جزء سی بود. حدود بیست تا سوره مثلا باهانشان کار می کردم در طول سال. ولی برای بچه های بزرگسال، هم حفظ بود، هم روخوانی بود، روان-خوانی بود، احکام بود، نهج البلاغه بود، مسائل روز بود، هر چیزی که شما فکرش را بکنید، مثلا (برای) ما پیش می-آمد، در جلساتمان با آن ها کار می کردیم.

وقتی که بچه ها را دیگر آموزششان می دادیم، می گفتیم شما خودتان باید یک جلسه ی خانگی در خانه تان داشته باشید. حالا این جلسات خانگی، حالا پدر و مادرتان که هستند، خواهر و برادرتان که هستند، قوم و خویش هایتان را دعوت بکنید، یا دوستانتان را دعوت بکنید، (که) این جلسات مستمر باشد و ادامه دار باشد. که الحمدلله و المنه بچه ها هم استقبال خوبی کردند، خانواده ها خودشان خیلی استقبال کردند، و این کار دراد ادامه پیدا می کند. که تاکنون بیش از صد

و شست جلسه ی خانگی، ما در همین روستا، روستای خودمان، ثبت کردیم؛ و ان شاء الله دارد ادامه می دهد، طرح را هم کشاندیم به حمایت و پشتیبانی آقای اسعدی خیلی برایمان مهم بوده است.

یعنی اگر ایشان از من حمایت نمی کردند، چه حمایت مالی، چه مکانی، از من حمایت نمی کردند، من هم نمی توانستم یک فرد موفقی باشم. ایشان خدا عمرش بدهد، ایشان هم خانواده ی شهید هستند، یک خانواده ی مذهبی هستند، ان شاء الله خدا سرافرازشان کند. ایشان برای من خیلی زحمت کشیدند، من از ایشان هم خیلی ممنون و سپاسگزارم، هم خودشان، هم خانم بزرگوارشان؛ و الان داریم با همکاری ایشان، که ایشان می آید همراه من در روستاهای مجاور، در روستاهای اطرافمان می گردیم؛ و کسانی که اصلا اطلاعی از جلسات خانگی قرآن ندارند، ما خودمان آمدیم تعدادی پرچم جلسات خانگی قرآن، تبرکی از حرم حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه سلام الله علیها، تعدادی پرچم گرفتیم. بعد آمدیم تقدیم جلسات خانگی چاپ کردیم. پویش سوره ی قدر را آمدیم گرفتیم.

بعد یک کتاب هم هست مستورا، جامعه ی قرآنی، که از خود کتاب مستورا بهمان داده است. می گردیم در روستاها، کسانی که اصلا اطلاعی از جلسات خانگی قرآن ندارند، ما برایشان توجیه می کنیم، براساس فرمایشات رهبری که گام دوم انقلاب را گفتند جهاد تبیین هست و یک حرکت عمومی باید راه بیاندازد، ما تمام این کارها را داریم انجام می دهیم. روستابه روستا می گردیم، اگر شب فرصت داشته باشیم، شب؛ نداشته باشیم، روز، می رویم سرکشی می کنیم، مربی های قرآنی پیدا می کنیم، شناسایی می کنیم؛ توجیه شان می کنیم؛ در مورد

جلسات خانگی بهشان می-گوییم که یک جلسه ای هست، اصلاً هزینه ای ندارد؛ حتی شما با یک استکان چای هم می توانید مردم را پای کار بیاورید. خیلی هم استقبال کردند.

دو شب پیش رفتیم در یک روستایی به اسم روستای قالینی که اولین بار هم با فرماندهی پایگاهشان زنگ زدیم و مربی قرآنشان. بهشان گفتیم ما می خواهیم بیاییم زحمتتان بدهیم و درمورد چنین جلساتی با شما صحبت بکنیم؛ اگر اجازه بدهید، قبول کردند بندگان خدا. وقتی که رفتیم دیدیم در منزل یک شهیدی به نام «شهید نجفی»، همه ی اهالی جمع شدند آن جا و خیلی هم خوشحال شدند، و استقبال کردند. و الحمدلله پرچم جلسات خانگی را رونمایی کردیم، به خانواده ی شهید اهدا کردیم. خیلی خوششان آمد. حالا مسئله ی قرآن و این ها بود که نداشتند، بهشان قول دادیم که ما خودمان از یک جایی پیگیری بکنیم، یا یک خیر پیدا بکنیم، تعدادی قرآن و رحل هم برایتان بیاوریم. خب من در خدمتان هستم.

ما مثلاً در مورد یک شهیدی می خواستن یک شهید گمنام، بیاورند روستا، اولین بار ما خیلی پیگیری کردیم با آقای اسعدی این ها که آمدند بنده ی خدا از من حمایت می کردند و این ها، دیگر به یک گونه ای ما با خانواده ی ایشان رفیق شدیم. بهشان گفتیم شهید گمنام قرار بود بیاورند در ایام فاطمیه در تمام منطقه می گرداندند و نوبت ما نشده بود. یعنی وقتشان تنگ بود. نمی توانستند اینجا بیاورند. بعد خیلی پیگیری کردیم و این ها، خیلی مشتاق بودمی که مثلاً روستای ما هم به شهید گمنام متبرک بشود. بهشان گفتیم، گفتند ما فقط وقت آزاد داریم آن هم بعد از نماز صبح است. یک روز قبل از شهادت فاطمه زهرا

سلام الله علیها بود. فقط ما این موقع یک وقت آزاد داریم. وقتی هم که بهشان گفتیم مردم را چجوری جمعشان کنیم و این ها؟ با خودمان فکر کردیم، گفتیم که حالا ما چطور می-توانیم بعد از نماز صبح مردم را جمع کنیم؟ آمدیم پشت بلندگو، در کوچه ها، و در مساجد، این ها، همه اطلاع رسانی کردیم که ما شهیدهای گمنام می خواهیم بیاوریم به روستا، هرکس هرچه در توانش هست، وقت تنگ است، حالا برای استقبال از شهید، هرکس، هرچه می تواند، گل، شیرینی، شکلات، هرچه دارد بیاورد برای استقبال.

ما صبح ساعت پنج وقتی که نمازمان را خواندیم، رفتیم برای استقبال از شهید، وقتی که رفتیم، دیدیم اولین کسی که آمده است و مشتاق هست، یک پیرمرد هست. اصلاً تعجب کردیم! ما داشتیم دور دکور بودیم که آماده بکنیم برای شهید گمنام، دیدیم یک پیرمرد آن جا ایستاده است. این خیلی به ما انگیزه داد. خیلی مشتاق تر شدیم و گفتیم که ما باید بیشتر از این ها کار بکنیم. وقتی که یک پیرمرد اینجوری در این وقت تاریک شب آمده است این جا برای استقبال از شهید، ما انگیزه مان بالاتر رفت. دیدیم یواش یواش تمام مردم جمع شدند. همه با شاخه های گل، با...، با شکلات و شیرینی به استقبال شهید رفتند، که من عکسش را هم گرفتم در فضای مجازی.

یکی از کارهایی که ما انجام دادیم، دیدار از خانواده ی شهدا هست. دیدار خانواده ی شهدا را دو مرتبه در سال داریم؛ یکی هفته ی دفاع مقدس هست، یکی هم دهه ی فجر هست که می رویم به استقبالشان، جویای احوالشان می شویم، کسی مریض باشد، در جلسات خانگی کسانی که مریض باشند، وقتی در جلسات خانگی ما شرکت بکنند، یک روز که

در جلساتمان نباشد، از حالشان جویا می شویم؛ اگر بیمار باشند می رویم سرکشی بهشان می کنیم؛ مشکلی داشته باشند می رویم ازشان دلجویی می کنیم، مشکلاتشان را برطرف می کنیم.

خانواده ای بودند، اعتیاد داشته است بچه شان، به ما مراجعه کرده است و وقتی ما در خانه شان جلسات خانگی قرآن داشتیم، از همین طریق توانستیم سامندهی شان بکنیم؛ الان بچه شان الحمدلله و المنة هشت ماه هست که از اعتیاد نجات پیدا کرده است.

همین طور در جلسات خانگی که ما داشتیم، دیدیم تعدادی از خانم ها بنده ی خداها، خب ما در روستا هستیم، زحمتکش هستند، خانم ها داشتند می رفتند در کارهای کشاورزی، یک کارهای مشقت آور و زیان باری بود برای خانم ها؛ دست هایشان اصلا پینه بسته بود. خیلی برایمان گران تمام می شد که ببینیم وضع خانم ها اینجوری هست. دیگر آمدیم رفتیم با سپاه فجر استان، با قرارگاه پیشرفت و آبادانی شان صحبت کردیم.

گفتیم که خانم های اینجا، یک خانواده های مستعدی هم هستند و زحمتکش هم هستند، با توجه به اینکه فهمیده بودند، قرارگاه پیشرفت و آبادانی فهمیده بودند که کل منطقه ی ... روستای ما همه قرآنی هستند، همه در خانه هایشان، جلسه ی قرآنی دارند و همه شان هم ثبت شده اند. بهشان گفتیم اینجور چیزی هستند، به عنوان محله ی اسلامی اینجا را معرفی کردند. و گفتند حالا چون محله ی اسلامی هست و قرآن هم در همه ی خانه ها دارد تلاوت می شود؛ ما یکسری خدمات هم می توانیم بهتان بدهیم. گفتیم ما خدماتی که از شما می خواهیم این است که اشتغال زایی برایمان بکنید، برای خواهران. که خدا خیرشان

بدهد، آقای «طالبی» در قرارگاه پیشرفت و آبادانی، آقای «جعفری»، خیلی از ما حمایت کردند. همین‌طور خانم «فرهمنده» مربی خیاطی بود؛ آمدند اینجا.

دنبال جا می‌گشتیم، خیلی وقت گشتیم، حدود یک ماه گشتیم؛ خانه‌به‌خانه در زدیم که برای یک مکانی، خدا عاقبتش را به خیر بکند، خانم «سمیه اسعدی». خیلی رو به خیر، کارهای خیری انجام می‌دهد، کارهای فرهنگی، خودشان هم همراهان همکاری می‌کند، انجام می‌دهد؛ ایشان هم آمدند خانه‌شان، دیدند. که ما چند جا رفتیم واقعا لنگ الان، قرارگاه پیشرفت و آبادانی با ما موافقت کرده است، اما الان مشکل یک مکان داریم برای اینکه این کار را بخواهیم انجام بدهیم، مثلا چرخ خیاطی و این چیزها را بخواهیم انجام بدهیم، الان مکان نداریم، هر جا هم که رفتیم سر زدیم، تایید نبود؛ از نظر امنیتی و این‌ها یا مثلا در یک بیابانی بود، از نظر امنیت مورد تایید نبود؛ یا مثلا خانه‌ها روی سرش چوب بود، مورد تایید نبود، استاندارد نبود که بخواهد قرارگاه پیشرفت آن را تایید بکند، به خاطر همین هم ما دنبال جا و مکان بودیم، خانم «سمیه اسعدی» بهشان گفتیم ما الان به قرارگاه پیشرفت و آبادانی چنین طرحی بهشان دادیم، و ایشان هم گفتند ما حمایتان می‌کنیم در زمینه‌ی خیاطی و این‌ها اگر بتوانید. آن هم یعنی از قبل ما آمدیم نظرسنجی کردیم که ببینیم مثلا بیشتر به چه چیزی علاقه دارند خانم‌های در جلسه؟ که خودشان گفتند خیاطی اگر باشد، بهتر هست. این هم که بهشان گفتیم، خانم «سمیه اسعدی»، گفتند که من یک خانه دارم انبار هست، انبار وسایل کشاورزی ام هست که یک سالن بزرگ هست، اگر که خودشان بیایند بروند نگاه بکنند، ببینند

اگر تایید بکنند، مشکلی ندارد. خانه شان هم نوساز بود بنده ی خدا، دو تا سالن بسیار بزرگ بود؛ که آن جا با آقای طالبی و آقای جعفری با خودمان رفتیم آن جا، و تایید کردند.

ایشان هم، بنده ی خدا وسایل کشاورزی شان را کاملا تخلیه کردند و این دو تا سالن شان را قرار دادند در اختیار ما برای خیاطی که بیست تا چرخ خیاطی هست، دو تا سردوز هست، که بیست و دو خیاط پای چرخ های راسته دوز هستند، دو نفر پای چرخ های سردوز هستند؛ بیست و دو نفر شیفت صبح هستند، بیست و دو نفر شیفت عصر هستند. خانم ها مشغول به کار هستند. که حالا خانم های زیاد دیگری هم آمدند استقبال کردند؛ اما مشکلی که هست، این است که ما مکان، در فکر این هستیم که یک مکان بزرگ تری برایشان در نظر بگیریم. چون الان ما این بیست و دو تا چرخ راسته دوز و دو تا سردوزمان الان در این سالن جا گرفته است. یک سالن دیگر هم که به ما داده است؛ آن را هم گذاشتیم انباری برای پارچه و وسایل دیگر و وسایل خیاطی مان. الان ما مشکلی که داریم که خانم ها استقبال کردند و نمی توانیم از شان حمایت کنیم؛ مشکل این است که یک فضای گسترده تری داشته باشیم که این هم پیگیر هستیم؛ با آقای «اسعدی» هم صحبت کردند که ایشان پیگیر هستند، که حالا ببینیم چه کاری می توانیم انجام بدهیم که خانم های دیگر هم بتوانند استقبال کنند.

**ان شاء الله که منجر به خیر بشود بتوانیم صدایتان را
برسانیم که شما هم بتوانید کار را گسترش بدهید.**

-ان شاء الله. در زمینه ی مهد قرآن هم همین جور. ما مهد قرآن
مان هم الان مشکل مکان داریم. الان من حدود هشتاد تا نوآموز دارم.
نوآموز قرآنی دارم. ولی مکان کم هست. کوچک هست. نمی توانیم آن
جوری که دلمان می خواهد گسترش بدهیم جاهای دیگر هم استفاده
کنند. الان ما در منطقه ای هستیم وسط، اطراف ما روستاهای دیگری
هم هستند که دوست دارند بیایند مثلا اینجا استفاده بکنند. ما مثل
مرکز قرار گرفته ایم. اما مشکل ما همه اش مشکل مکان هست که
امیدواریم یک نفر پیدا شود که از ما حمایت کند از یک نهادی، تا ببینیم
خدا چه می خواهد.



**ان شاء الله که این اتفاق بیافتد و روزبه روز موفق تر
باشید.**

-ان شاء الله. ما این جلسات خانگی قرآنی که انجام دادیم خروجی
های زیادی داشته است. کسانی که آمدند جلسات خانگی ما را دیدند؛
خودشان رفته اند مثلا شیراز، الان جلسات خانگی دارند، الان بندرعباس
خودشان جلسات خانگی دارند گسترش می دهند، رفتند کرمان، یک
دختر خانمی از همین جا جلسات خانگی ما در دانشگاه کرمان هستند؛
دارند گسترش می دهند. آن ها هم میز فرهنگی گذاشتند. طبق همین
جلسات خانگی ما، کارهایی که ما داشتیم اینجا انجام می دادیم؛ ایشان
هم خودشان دارند انجام می دهند.

روستاهایی که ما داریم تک تک می‌رویم، بهشان سرکشی می‌کنیم، دقیقاً همین کارهایی که ما داریم انجام می‌دهیم، ایشان هم دارند انجام می‌دهند. و ما فقط بهشان گفتیم که تنها کاری که از دستمان برمی‌آید برایشان بکنیم؛ همین است که بخواهیم بیاییم سرکشی بهتان بکنیم، کم و زیادتان را بگیریم، برویم با یک خیری صحبت بکنیم. الان بنده-های خدا قرآن ندارند. ما تا حالا خیلی قرآن از این طرف و آن طرف رفته ایم خیر کمک گرفتیم.

بنده‌ی خدا آقای «اسعدی» خودشان حمایت مالی از ما می‌کنند. از خیرهای دیگر کمک می‌گیرند؛ صحبت باهاشان بکنیم وقتی از ما می‌پرسند، مشکلاتتان چیست؟ الان جلسات خانگی که دارید چه کم دارید؟ به ایشان می‌گوییم. ایشان هم بنده‌ی خدا با یک خیری صحبت می‌کند؛ قرآن، رحل، سفره‌ی قرآنی، هرچه که ما بخواهیم.

الان پرچم جلسات خانگی. ما خودمان پول دادیم هزینه کردیم. چیزهای دیگر، تقویم جلسات خانگی، این پویش سوره‌ی قدر، همین جور. کلاً ما خودمان از خیر کمک می‌گیریم. از هیچ نهادی هنوز به ما یک ریال هم کمک نشده است. و ان شاء الله که خدا به صاحب قرآن خودش کمکمان بکند که در این راه بتوانیم ثابت قدم باشیم و توشه‌ای برای آخرتمان باشد.

اسم اولین معلم تان که باعث شدند شما وارد این کار بشوید را می فرمایید؟

بله. ایشان خانم «مسرور» بودند، جلسات قرآنی داشتند، اداره می کردند و همسر آقای «اسعدی» هستند. ایشان بنا به دلایلی رفتند به جهرم، مهاجرت کردند و این کار را سپردند به دست من و گفتند شما دیگر، من دیدم شما استعداد این کار را دارید، این کار را دادند دست من و من هنوز اگر خدا توفیقم بدهد؛ ادامه خواهم داد.

بعد شما جلساتتان بیشتر به صورت حفظ قرآن هست یا مفاهیم را آموزش می دهید؟

مفاهیم را تازه من خودم دوره دیدم، هنوز شروع نکردم. ترجمه می گوئیم، تدبر می گوئیم و الان کتاب مستورا در مورد تدبر باهاشان صحبت می کنیم. در جلساتمان می گوئیم، به تمام مربی ها کتاب مستورا هدیه کردیم. زندگی با آیه ها که هر روز یک آیه ی قرآن در جلسات خانگی به مربی ها دادیم، و چند شب پیش، شب عید، یعنی فردا صبحش عید نوروز بود، آخرین شب سال؛ ما یک جلسه... گرفتیم در حسینیه مربی ها را همه شان را جمع کردیم آن جا، خانواده-های قرآنی را از شان تجلیل کردیم، یکی یک پرچم جلسات خانگی، یک جلد کتاب مستورا و یک تقویم جلسات خانگی، همراه با پویش سوره ی قدر بهشان هدیه کردیم و از شان خواستیم که بیشتر گسترش بدهند.

آن ها هم در مدارس هستند، مثلاً یک خانواده خودشان معلم بودند؛ یکی شان مدیر مدرسه بود. خواستیم که مثلاً این طرح را گسترش



بدهند به دانش آموزانشان، که دانش آموزانشان هم در خانواده هایشان گسترش بدهند. یکی شان مثلا در آموزش و پرورش مشغول به فعالیت هستند، کار فرهنگی می کنند. ما پرچم جلسات بهشان دادیم، گفتیم شما به عنوان مربی علاوه بر آموزش و پرورش که خودتان و همکارانتان جلسات قرآنی باید داشته باشید، حتی به بچه-هایتان، بچه های همکارانتان، خانواده های همکارانتان هم باید این طرح را گسترش بدهید. چراکه یک طرحی هست بی هزینه و کاری هم ندارد. خیلی هم سخت نیست. یک آیه ی قرآن، ما از اولش گفتیم مثلا یک آیه ی قرآن، یک آیه-ی قرآن مثلا بچه هایتان بخوانند، یا خودتان، خانم صادقی منش، مثلا کسانی بودند که اصلا سواد خواندن و نوشتن نداشتند، هیچ چیزی بلد هم نبودند، پیرمرد و پیرزنی بودند از ما خواستند، گفتند که ما دوست داریم در خانه مان جلسه ی قرآنی بگذاریم، گفتیم کاری ندارد، ما می آیم این کار را برایتان انجام می دهیم. میکروفن، بلندگو، رحل، قرآن بردیم در خانه شان، همسایه هایشان هم دعوت گرفتیم، آن جایک جلسه ی قرآنی شکل گرفته است.



یک سوالی که داشتم شما با خانم «مسرور» از طریق دانشگاهتان آشنا شدید یا چون در شهر شما بودند این جلسات را برگزار می کردند شما علاقه مند شدید و رفتید؟

بله. ایشان ما هم شهری هستیم، جلسات قرآنی ایشان برگزار می کردند، من در کلاسشان شرکت کردم، بعد یک دوره مربی از شیراز آورده بودند، سطح های قرآنی آموزش می دادند. سطح یک تاده. من در کلاس های این مربی هم شرکت کردم، و سطح های قرآنی هم مدرکش

را به من دادند. الان خودم هم ... کار می کنم. خودم هم آموزش قرآن به بچه ها که می دهم، گواهینامه بهشان می دهم؛ از دارالقرآن امام علی علیه السلام. خودشان به من زنگ زدند گفتند که شما دارید در چه زمینه ای فعالیت می کنید؟ من بهشان گفتم که الان روخوانی، روان خوانی، تجوید، احکام، مسائل روزی رو که دارم کار می کنم؛ گفتند که گواهینامه؟ گفتم که من تا هنوز گواهینامه بهشان ندادم، الان سه چهار سال هست گواهینامه ایشان دارند با من همکاری می کنند، گواهینامه داریم به بچه ها می دهیم، مثلاً آموزش سطح یک که بچه ها دیدند؛ گواهینامه شان هم صادر می شود.

مدیران مدارس هم خودشان خیلی استقبال ازمان کردند. خودشان از ما خواستند که برویم در مدارس وارد بشویم؛ یک ساعتی در روز اختصاص دادند مثلاً در هفته می گوید دو روز در هفته بیاید شما آموزش بدهید به بچه-هایمان، بچه های مدرسه. در مدرسه ی راهنمایی دخترانه و ابتدایی پسرانه و دخترانه می رویم آموزش قرآن به ایشان بدهیم و گواهینامه هم برایشان صادر می کنیم.

میان حرف هایتان گفتید که یکی از مدیران مدارس بودند که به شما کمک کردند اول بروید آن جا کلاس ها را برگزار کنید، گفتید یک آقای بودند، می شود اسم ایشان را هم بفرمایید؟

بله، خانم «اسعدی» بودند. مادر امامزاده بودیم، یک امامزاده ای که خدمتان گفتم؛ آن جا گفتیم که نزدیک به یک خانواده ای، یک خانه ی پیرزنی بود و این پیرزن اذیت می شد، چون بچه ها مرتب می رفتند از



خانه شان یا آب می خواستند یا سرویس بهداشتی می خواستند...

آن آقای که مدیر مدرسه بودند...

آها! مدیر مدرسه؟ خانم «فرزانه اسعدی» بودند. گفتند ما این دو ماه دو سه ماه تابستان یک مکانی بهتان یک کلاسی بهتان می دهیم که شما کلاس های قرآنی تان را تعطیل نکنید و ایشان هم خدا خیرش بدهد، همان تابستان هم بیش از چهل، پنجاه تا دانش آموز بودند که ما داشتیم این کار را انجام می دادیم برای قرآن سطح قرآنی باهانشان کار می کردیم. که ان شاء الله ایشان هم عاقبت بخیر بشوند که این مدت با من همکاری کردند. اما دیگر بعدش هم مدرسه شروع شد؛ دوران کرونا شروع شد؛ باز دوران کرونا که شروع شده بود، ما داشتیم این کار را ادامه می دادیم.



باز هم دیدیم آموزش و پرورش به ما زنگ زدند گفتند که شما دارید کار غیرقانونی می کنید که این کار را انجام می-دهید. گفتیم ما به پیشنهاد خود والدین هست. خصوصاً واقعا والدین خسته شده بودند که بچه ها در خانه قرار گرفتند و این ها. هم از نظر آموزشی، هم از نظر گوشی یک معضلی شده بود، اختلاف پیدا کرده بودند خانه ها. هم با بچه ها هم خودشان. خیلی خسته کننده برایشان شده بود. خودشان به من پیشنهاد می دادند که بلند شوید چرا کارتان را ادامه نمی خواهید بدهید؟ چرا با بچه های ما کار نمی کنید؟ و خودشان هم آمدند مکان را در اختیارم قرار دادند.

بعد از آن هم که دیگر مدارس شروع شد و این‌ها، بنده ی خدا آقای «اسعدی»، خانه‌شان را تحت اختیار من گذاشتند، الان هم که دیگر در خانه‌ها ما داریم این کار را انجام می‌دهیم.

بعد شما چطور اولین بار توانستید جذب کنید؟ همان خانمی که اول استاد شما بودند؛ فرمودید که با ایشان کلاس‌ها را شروع کردیم، تعدادتان اول، ابتدا برای شروع چند نفر بود؟

من شروع، اولین باری که در امامزاده استارتش را زدم؛ سه چهار تا بودند و بعد شروع کردم از کودکان. در یک جلسه -ای گذاشته بودیم در امامزاده که «امامزاده سید علی علیه السلام» هست. آن جا که نشسته بودیم، من خودم داشتم آموزش قرآن حالا در مورد بزرگسال دیگه کلا جذب شده بودند. حالا با مثلا کلاس یک روز آشنایی برایشان می‌گفتم، یک نکته‌های آشنایی برایشان می‌گفتم، احکام می‌گفتم، اخلاق می‌گفتم، مشاوره می‌آوردیم در جلسه؛ این‌ها جذب شده بودند بزرگسال‌هایمان.

ولی ما اصلا کلاسی برای کودکان نداشتیم برای بچه‌های سه تا شش ساله. دیگر اینکه همین روز جلسه‌ای که گذاشته بودیم برای بزرگسالان، من قبلا هم دوره‌ی آموزش استاد «محسنی» را دیده بودم، کلاس‌هایشان را شرکت کرده بودم؛ ولی برای کودکان و نوجوانان اصلا پیاده نکرده بودم. به خاطر اینکه همه‌اش شده بودیم، کارمان شده بود فقط روی بزرگسالان کار کردن و این‌ها.

تا اینکه من نشسته بودم دیدم که بچه هایی که آمدند کنار مادرشان واقعا دارند شلوغ می کنند و این ها و استفاده ای هم نمی کنند از این جلسه. نمی گذارند که مادرهایشان هم استفاده بکنند. دیگر همان موقع من استارتش را زدم، آن موقع شروع کردم به بچه ها دوسه تا بودند، جذبشان کردم، با همان دوسه نفر شروع کردم. به روش استاد «محسنی» از درس ... یادشان دادم، دیدم فردایش شدند ده تا! پس فردا شدند بیست و پنج تا! دیگر روز به روز دیدم تعدادشان بالاتر رفت. دیگر الحمدلله به همین روش ما تا امروز داریم ادامه می دهیم.

شما الان در کاری که دارید انجام می دهید، بنظرتان چه جاهایی اگر مانعی جلوی راهتان نبود بیشتر پیشرفت می-کردید؟ یا چه کسانی مانع برایتان تراشیدند؟ یا حالا برعکس، فرمودید که آقای «اسعدی» خیلی کمکتان کردند، حالا چه کسانی باعث شدند که شما کارتان عقب بماند؟

الحمدلله این ها باعث شدند که ما پیشرفت کنیم. امام حسین علیه السلام، می گوید: «دوستدار تو کسی است که از تو انتقاد کند.» اگر این ها از ما انتقاد نکرده بودند، از ما ایراد نگرفته بودند، که فلان مکان شما نباید بروید بنشینید تدریس کنید، فلان و چنان است، الان دوران کرونا هست و در خانه باشید، هیچ کس حق ندارد، کارتان غیرقانونی هست؛ اگر این ها این کار را به ما نگفته بودند؛ ما هم به یاد این نمی افتادیم که الان باید جلسه در خانه ها باشد، هر کسی خودش یک جلسه ی قرآنی داشته باشد؛ این ها باعث موفقیت و پیشرفت ما شدند.

شما اگر بخواهید استادی دعوت کنید، برای مشاوره فرمودید یا اگر بخواهید تعداد بالاتری معلم بگیرید، هزینه اش را از کجا تامین می کنید؟ چون فرمودید کلاس هایتان هم رایگان هست. فقط نهادهای کمک می کنند؟ یا مثلا ممکن است به خانواده ها بگویید هر کس هر چقدر دوست دارد می تواند کمک کند؟ یا به چه شکل هست؟

نه ما مثلا یک پوستری می گذاریم در گروهمان، یا مثلا در جلسات خانگی مان داریم می رویم، مثلا می گوئیم ما می-خواهیم برای یک کار فرهنگی، جلسات قرآنی، مثلا می خواهیم راه بیاندازیم؛ الان مثلا رحل احتیاج داریم، قرآن احتیاج داریم؛ هرکس، هرچه در توانش هست، از هزار تومان تا هرچه خودتان می دانید، هرچه هرکس در توانش هست، می تواند مثلا برای خیر امواتشان، برای عاقبت بخیری شان، برای برآورده شدن حاجتشان، هرکس هرچه در توانش هست، در این کار به ما کمک بکند.

پس از مردم هم بهتان کمک می کنند در واقع؟

بله کمک می کنند. بعد برای اردوی بچه ها، مثلا ما جوان ها و نوجوان ها، اصلا به این راحتی که نمی شود جذبشان کنی، مثلا گروه سرود راه انداختیم. گروه سرودی که راه انداختیم، اردو می بریمشان، در همین گروه سرودشان قرآن-محور قرار دادیم، گروه سرود بهانه بوده است. اول به عنوان گروه سرود آوردیمشان پای کار؛ بعد دیگر شده است قرآن محور، بعد ببرشان اردو، فلان و چنان.

الان مادر کارگاه خیاطی که راه انداختیم، شیفت صبح، تعدادی که شیفت صبح می آیند، یک تعدادی هم شیفت عصر می آیند، در دو تا شیفت دارند کار می کنند. ثابت نیستند، چون الان تعداد چرخ هایمان کم هست و الان هم یک صندوق جلسات خانگی گفتیم راه بیاندازند، استارتش خورده است در کارگاه خیاطی که مثلا کسانی که الان ما می- خواهیم از نیروهای جدید که می خواهند پذیرش کنند؛ باید ما یک کاری برایشان انجام بدهیم. گفتیم یک مبلغی خودتان بگذارید در این صندوق که هرکس بخواهد استفاده بکند، چرخ خیاطی بگیرد بگذارد در خانه اش. کار هم، کارشان بچه های قرارگاه پیشرفت و آبادانی گفتند ما ازتان هم حمایت می کنیم، کار هم می آوریم درب خانه تان که در خانه هایتان بخواهید این کار را انجام بدهید.

الان در کارگاه خیاطی ما دو تا جلسه ی قرآنی، یکی شیفت صبح داریم، یکی شیفت عصر. از هر روز قرآن خوانده می-شود، مسائل روز گفته می شود، یک نکته هایی هرچه یادش می آید، سخنرانی، احکام؛ همه چیز در این کارگاه گفته می-شود. من خودم مدیریت یک شیفتش خودم هستم. یک مدیریت یک شیفتش هم خانم «اسعدی» هستند که این کار را انجام می دهیم.

بعد برای سردار سلیمانی موقعی که شهادت سردار سلیمانی بود؛ آمدیم در تولد فاطمه زهرا سلام الله علیها بود، آمدیم در همین کارگاه خیاطی چه کار کردیم؟ به خانم ها گفتیم، گفتیم خانم ها، امروز تولد فاطمه زهرا سلام الله علیها و شهادت سردار سلیمانی هست. ما می خواهیم یک آش، آش بپزیم اینجا و اینجای انتهای خیابان یک ایستگاه صلواتی، چیزی راه بیاندازیم. هرکس هرچه میتواند بیاید اینجا کمک

بکند. خواهران، خانم‌ها خودشان یکی عدس آورد، یکی نخود، لوبیا، برنج، روغن، ادویه جات، نمک، هرکس یک چیز، سبزیجات، هرکس یک چیزی آورد و یک دیگ بزرگ ما آتش پخت کردیم و بردیم سر خیابان، ایستگاه صلواتی راه انداختیم.

یک جلسه‌ی قرآنی هم آن جا به نام سردار سلیمانی گرفتیم. یک روز هم برای فاطمه زهرا سلام الله علیها یک جلسه‌ی قرآنی گرفتیم و اینجوری مردم را جذب کردیم.

یعنی در همان فضایی که بیرون در خیابان بود، جلسه را گرفتید؟

نه جلسه مان، ما داخل بود. ولی ایستگاه صلواتی مان را آوردیم بیرون. مثلاً این آتش را که پخت کردیم آوردیم ایستگاه صلواتی زدیم بیرون.

یک سوال دیگری که از شما داشتیم، که شما چطور، تاریخی که مثلاً اول حالا فرمودید که جلسات قرآنی بوده است بعد حالا به نوجوان‌ها پرداخته شده و حالا مسئله پیشرفت و آبادانی که برای خانم‌ها شغل ایجاد شده است؛ می‌شود تاریخ هایشان را بگویید؟ سیری که حالا مثلاً فرمودید سال هشتاد جلسات قرآنی را شروع کردید؟

بله سال هشتاد من در جلسات خانم «مسرور» شرکت می‌کردم. دیگر بعدش رفتم دانشگاه، بعد از دانشگاه دوباره برگشتم آمدم. باز هم ایشان از من خواستند که بیایم ادامه‌ی کار بدهم؛ سال هشتاد و هفت



من کلا دیگر تا الانم دارم این کار را انجام می دهم.

بعد این کاری که برای خانم ها، اشتغالی که راه اندازی شده است هم از اول بوده یا اینکه از اواسط کار بوده است؟

نه نه! الان حدود چهار ماه است که این اشتغال ایجاد شده است.

بله. پس سال هزار و چهارصد و دو بوده است؟

بله! از آبان ماه بود. آبان ماه امسال بوده است.

برای نوجوان ها هم برنامه هایی که داشتید از ابتدا بوده است یا آن هم حالا مثلا بعد از چند سال وقتی قوی تر شدید شروع به کار کردید؟

بوده، کم رنگ بوده. کم رنگ بوده است ولی الان گسترشش داده

ایم. بیشتر شدند.

بعد شما کسی را می شناسید؟ حالا در روستایتان فرمودید به شهرهای دیگر که رفتند می توانید به ما معرفی شان بکنید؟ حالا کسانی که فرمودید کرمان رفتند یا حالا شهرهای دیگر که از جلسات شما انگیزه گرفتند؛ هنوز باهاشان ارتباط دارید؟

بله!



اگر حالا لطف کنید از این افراد هم یک شماره یا آرشوی از کارهایشان برای ما بفرستید خیلی ممنون می شوم که ما هم بتوانیم بیشتر این تجربه را استفاده کنیم.

باشه چشم در خدمتیم.

خیلی ممنون خدمت از ماست ان شاء الله که همیشه سلامت باشید. خیلی خوشحال شدم.

ان شاء الله توشه ی آخرتمان باشد. سلامت باشید، ان شاء الله که خدا توفیقمان بدهد که ما بتوانیم ثابت قدم بمانیم در این راه. اهل بیت علیهم السلام در زمینه ی گسترش قرآن و فرهنگ قرآنی خیلی اذیت شدند. خود پیامبر (ص) فرمودند اذیتی که من در دوران خودم کشیدم هیچ پیامبری اذیت نشد به اندازه ی حضرت محمد صلوات الله علیها. مامی بینیم یاسر، عمار، این ها چقدر اذیت شدند در راه دین و ما چرا کار نکنیم و ادامه بدهیم؟ شهدا مگر این کار را انجام ندادند؟ چقدر ما خون دادیم بهای این انقلاب، برای گسترش فرهنگ قرآنی!

الان ما کاری که تنها کاری که ازمان برمی آید؛ همین جلسات خانگی قرآن هست. چرا که به فرموده ی رهبری، ایشان فرمودند علت مهجوریت و علت عقب ماندگی ما، دوری از قرآن است. ان شاء الله که ما هم بتوانیم یک قدمی در راستای نجات قرآن از مهجوریت برداریم و این انقلاب را به انقلاب جهانی حضرت مهدی صلوات الله علیه پیوند بزنیم.



خیلی خوشحال شدم از اینکه با شما آشنا شدم. برایم خیلی جالب بود کارهایی که انجام دادید.

خواهش می‌کنم، قربان شما، زنده باشید، تشکر. و یک چیز دیگر هم یادم رفت بهتان بگویم که مادر جلسات خانگی مان آمدیم یک طرح دیگر هم؛ پیرمرد و پیرزن ها چون یک نان سنتی اینجا درست می‌کردند به عنوان نان -سبزی، الان خودشان به عنوان کالک سبزی می‌گویند. با زبان عامه ی پیرمرد و پیرزن ها کالک سبزی است ولی زبان ما خودمان می‌گوییم نان سبزی. این هم خیلی دوست داشتند. در جلسات خانگی آمدیم به خانم ها گفتیم؛ یکی آرد آورد یکی یک کاری انجام داد و یک کلا بساط نان پزی راه انداختند خانم هایی که بلد بودند. این کار را انجام دادند و آمدیم نان سبزی هم دادیم به همین خانم های جلسات خانگی، درب خانه ی پیرمرد و پیرزن ها، بهشان دادند. خیلی هم خوشحال شده بودند.